



# روزنامه‌های وسیله‌های حماسه‌ها

نگاهی به ادبیات امروز جمهوری آذربایجان

آثارشان، مثل جوئیس و همینگوی بیشتر به عوامل زبانی اثر، توجه نشان دادند. در شیوه‌ای که آنان در پیش گرفتند، اثر ادبی به عنوان نظامی از نشانه‌ها، مفاهیم کوناکونی را به خوانندگان آثارشان منتقل می‌کرد. از این نویسندگان پیشگام می‌توان اکرم ابلسلی، انجین اقتداف، انار، سلیمانلی و مسعود را نام برد.

شایان ذکر است که پس از انقلاب اکتبر روسیه، بیشتر نویسندگان جمهوری آذربایجان ناچار شدند با پیروزی از حواسته‌های غیر منطقی و جاه‌طلبانه رژیم توتالیتر و با در نظر گرفتن باورهای نادرست سران حزب و نویسندگانی چون شولوحوف، کورگی و ... تنها در محدوده رئالیسم سوسیالیستی و ادبیات فرمایشی قلم فرسایی کنند و داستانهایی درباره اتحاد کارگران جهان (ا) مزرعه‌داری، کارخانه و جنگ جهانی بخش بنویسند.

خوشبختانه امروزه دیگر فردپرستی مثل زمان حکومت استالین رایج نیست و از فضای ادبی خفه آن روزگار هیچ اثری نمانده است. اکنون بسیاری از آن قواعد سخت و دست و پاگیر کنار گذاشته شده و نویسندگان این دیار - به ویژه نویسندگان منعهد و مسلمان - آفاق باز و وسیعی در پیش رو دارند؛ البته ادبیات آذربایجان از سال ۱۹۶۰ راد تازه‌ای در پیش گرفته است.

نویسندگان نسل جدید با دفاع از ارزشهای انسانی و اخلاقی، به زندگی آدمهای دور و بر خود می‌پردازند. از نویسندگان نوگرا و پیشرو که راههای تازه‌ای در داستان‌نویسی جمهوری آذربایجان گشوده‌اند و برای بی بردن به ریشه‌ها باید آثارشان را به دقت خواند، می‌توان از عیسی حسین اف و اسماعیل شیخلی نام برد. بدون در نظر گرفتن داستان نویسن چیره دستی چون حسین اف، نمی‌توان از ادبیات نو جمهوری آذربایجان حرف زد.

وی در آغازین سالهای دهه ۵۰ شروع به چاپ آثار خویش کرد و زمانی به نام دل سوزان به سبک

برای شناخت ادبیات امروز آذربایجان باید آثار نویسندگان واقع گرایی چون حقور دیف، یوسف وزیر چمنلی، سلیمانلی تاسی اخوندوف و جنیل محمد قلی‌زاده را خواند.

محمد قلی‌زاده در آثار طرآمیزش با دقت به توصیف محیط اجتماعی و طبیعی داستانهایش پرداخته و تضادهای درونی شخصیت‌های داستانهایش را تا حدودی در برخی آثارش نشان داده و به جنگ خیالیان و آدمهای خرافه پرست رفته است.

او همچون جحوف، البته در آثار اولیه‌اش، سجدین در مجموعه داستان قصه برای بزرگسالان و زوشچنکو در کتاب آدمهای عصبی، در داستانهایش به جنبه‌های زشت رفتارهای بشری، فسادهای اجتماعی و اخلاقی پرداخته است؛ اما چون بیشتر آثارش را به شیوه‌های مستقیم بیان کرده، هرگز نتوانسته است در طنز نویسی، اناری هم طراز پیرندلا، نویسنده ایتالیایی، مولیر، نویسنده فرانسوی، سویف، نویسنده انگلیسی و جان جیور، نویسنده آمریکایی، پدید آورد.

درست است که نویسندگان مذکور توجه چندانی به شکل و ساختار آثار خویش نداشتند، اما نمی‌توان سهم عمده آنان را در پیشرفت ادبیات داستانی جمهوری آذربایجان نادیده گرفت.

نویسندگانی چون جعفر جبارلی، رحیم اوغلو، حاجی بابا نظرلی، محمدسعید اردوبادی، ثابت رحمان، طالبلی و الیاس افندی‌اف نیز از پدید آورندگان آثار کلاسیک ادبیات داستانی جمهوری آذربایجان به شمار می‌روند.

در فاصله سالهای ۱۹۶۰ تا ۱۹۷۰ نویسندگان جوان و جست‌جوگر، با مایه گرفتن از آثار قلی‌زاده (ملانصرالدین) و پیروی از شکل گرایان روسی و نیز با نوآوری در شکل و زبان در آثارشان، بیشتر از زوایای دید نمایش یا عینی استفاده کردند و برای یکدست شدن پیوند اجرای متن

نویسندگان بزرگ کشورش نوشت و با نوشتن داستان بلند تلگرام، اسلوب تازه‌ای بنا نهاد. در اینجا به اختصار به زندگی و آثار چند تن از نویسندگان مشهور جمهوری آذربایجان می‌پردازیم:

### اکرم ایلیسلی

ایلیسلی یکی از نویسندگان پرآوازه جمهوری آذربایجان است. او که در روستای ایلیس علیا به دنیا آمده، در بیشتر آثارش به جنبه‌های اخلاقی و معنوی و حالات و عواطف انسانهای روستانشین و یا روستاییانی که به دلیل فقر مجبور شده‌اند از روستا به شهر کوچ کنند، می‌پردازد. از آثار او می‌توان درخت گیلاس، هنگامی که مه کوهها را فرو می‌پوشاند، خاله آواز خوان من، آدمها و درختها، دل چیز بدی است و قطاری از این ده گذشت را نام برد.

ایلیسلی تاکنون جوایز ارزنده و متعددی به دست آورده و از روی کتاب درخت گیلاس او فیلمی ساخته شده است. اغلب حوادث داستانهای وی که بیشتر از تجربیات خودش سرچشمه گرفته، در روستای زادگاهش می‌گذرند. در سه داستان افسانه‌های خاله مدینه، درخت انار و آدمها و درختها که سه گانه (تریلوزی) خود ویژه‌ای را تشکیل می‌دهند، به شیوه نویسنده‌ای مثل فاکتور و با زبانی ساده، رسا، آهنگین و غنی و با بهره بردن از آرایه‌های لفظی (واج آرای، سجع، جناس و اشتقاق) و نیز آرایه‌های معنوی (تضاد و ایهام) از روستا و غم غربت و خاطره‌های ناب و طلایی دوران کودکی می‌نویسد.

دنیای ایلیسلی دنیایی است واقعی، آشنا، لطیف و شاعرانه که در دل و جان او جای دارد. ایلیسی نیز مثل سالینجر، تواین و سارویان به خوبی و به درستی به این نکته ارزشمند پی برده است، که دنیای کودکی با آن رویاهای شیرین و آرزوهای دور و دراز مخصوص به خودش، همیشه زیبا، پر جاذبه، اسرارانگیز و به یاد ماندنی است.

برخی از شخصیت‌های داستانهای ایلیسلی که به دلیل فقر و نداری روستایشان را ترک کرده‌اند تا فرصتی به دست می‌آورند، بیشه‌ها، درختان و رودهای گرم زادگاهشان را به یاد می‌آورند. این انسانهای در به در، همیشه خش خش ابدی شاخه‌ها و برگها و گل‌های درختان مختلف و بوی کوهها را در خاطر دارند و اندوه و حسرت بازگشت به زادگاهشان را چون ترانه‌ای درون دل‌های بزرگشان، از جایی به جای دیگر می‌برند.

ایلیسلی ده و آدمهای دور و برش را از نزدیک می‌شناسد و چون می‌تواند به راحتی از دنیای کودکی خویش فاصله بگیرد، درباره این دوران طلایی داوری می‌کند و به دلیل اینکه با مهارت از تصویر کردن قهرمانهای کوچک خود بر می‌آید، خواننده آثارش این آدمهای معمولی و قهرمانان کوچک را باور می‌کند و

از چشم آنان، به شادبها و غمهای دنیای پر آشوب ما نگاه می‌کند. گاهی جزء نگاری و ریزبینی نویسنده، ما را به یاد کامو و آیزاک باشویس، سینگر، مارکز، ایدایک، سال بلو و سالینجر، به ویژه در داستانهای کوتاهش، می‌اندازد. اما برخلاف قهرمان آثار نویسندگان مذکور، قهرمانهای ایلیسلی هرگز در اثر دشواریهای زندگی به سوی یاس و یوچی و مرگ رانده نمی‌شوند؛ زیرا از ته دل باور دارند که زندگی آدمی، عبث و بیهوده نیست. توجه به مسائل درونی قهرمانها، نثری شاعرانه، موجز و فشرده و نیز مهارت در بیان احساسات درونی آدمها در چند سطر، از ویژگیهای بارز آثار شاعرانه اوست.

ایلیسلی چون ولف و سالینجر قهرمانان آثارش را گام به گام دنبال می‌کند. تصویرهایی را که از پیش چشم آنان می‌گذرد و احساسهایی را که به سبب روشنی شفاف بهار و شکفتن گل‌های گوناگون و رنگارنگ و بوهای خوش گیاهان خودروی در و دشت، در ذهن و دل آنان بیدار می‌شود، با صراحت و قاطعیت و به سادگی بیان می‌کند؛ در ضمن این کارها، این قهرمانان کوچک گاهی به ظواهر بزرگ و جلال زندگی شهری می‌نگرند و ده زادگاهشان را به یاد می‌آورند و داستانها متناوباً از گذشته به حال و از حال به گذشته پیوند می‌خورند. از جان بخشیدن به خاطرات طلایی گذشته - دوران کودکی و پاکی - و اهمیت دادن به بافت اثر است که ایلیسلی همچون ولف ساختمانی برای داستان خود پدید می‌آورد که، خواننده هنگام خواندن آنها به یاد قطعه‌ای از موسیقی موتزارت و باخ می‌افتد.

ایلیسلی با به کارگیری نثری حساب شده، موزون و متناسب با داستانهایش، در بیشتر مواقع برای آهنگین شدن کلام از جمله‌های کوتاه، پویا و حسی و وزن و قافیه بهره می‌برد. البته می‌توان گفت که ایلیسلی به دلیل توجه زیاد به نثر در داستان و عناصری چون لحن، تصویر خیال، حادثه ضمنی و ... نویسنده‌ای صاحب سبک به شمار می‌رود.

ایلیسلی در بوی عسل، برای رساندن پیام خود به خواننده، زود زود او را مورد خطاب قرار می‌دهد. وی در داستان دریای آبی، با در هم آمیختن روایا و واقعیت با زبانی شاعرانه و تصویرساز، از روح و روان شخصیت زن داستان، که شوهرش به جبهه جنگ رفته، از بی‌غمی کودک و خردسال او، و از حالات روحی زنان ده حرف می‌زند و خواننده را در شادبها و غمهای این خانواده شریک می‌کند.

شاید ارزشی که ایلیسلی در داستان زیر سیگاری بلورین برای کودکان و نوجوانان قائل می‌شود، به نظر غیر عادی بیاید، اما سرانجام می‌بینیم که همین کودکان و نوجوانان، داوران راستین زمانه ما هستند که با حضور در جبهه‌های جنگ در این آزمون بزرگ و جدی و بسیار سخت شرکت می‌کنند و پیروزی را برای مردمان سرزمین خویش به ارمغان می‌آورند.

کودکان و نوجوانانی که بیشتر از پدر و مادرهایشان و آدم بزرگهای بزدل به روح زمان شباهت دارند. ایلیسلی در مترجمی هم برجسته است. او کتاب وقایع نگاری قتل از قبل پیش بینی ناشده را - که در کشور ما با عنوان گزارش یک قتل ترجمه شده - ترجمه و در یک کلام می‌شود گفت که بازآفرینی کرده است.

### مولود سلیمانلی

سلیمانلی از نویسندگان بزرگ و مردمی جمهوری آذربایجان است که در آثارش به ریشه‌ها، آداب و رسوم، افسانه‌ها و خرافات و بازنویسی داستانهای حماسی می‌پردازد. او همواره به خوانندگان خود یادآوری می‌کند که در این دنیای بزرگ، محبت را با محبت پاسخ گویند، با همدیگر مهربان و صمیمی باشند و همدیگر را درک کنند و با یاری گرفتن از عشق و محبت و با پروراندن رویاهای شیرین و رنگارنگ دوران کودکی در دل، قدم به دنیای روشن بگذارند؛ دنیایی که در آن از ستم و نابرابری، عذاب روحی و اضطراب و دلهره خبری نباشد و کسی آدمها را کوچک و خوار نشمارد.

در واقع هدف سلیمانلی این است که با تلاش فراوان، عرق ریزی روح و با الهام گرفتن از زبان ساده، رسا، بی‌پیرایه، رنگارنگ، آهنگین و شاعرانه و نیز از قصه‌ها و حماسه‌های ماندگار سرزمین مادری خویش، بتواند دیگران را به خودمان بشناساند. برای این کار او به کندوکاو در روایات آدمهای داستانهایش می‌پردازد. چنان که در داستان لطیف و زیبای برف نشان می‌دهد که، گاهی ثروت‌هایی که از راههای نادرست به دست می‌آیند، چه فاجعه عمیقی را پدید می‌آورند. در این داستان خانواده‌ای که زندگی مرفهی دارند به دیگران حسد می‌ورزند و با دوری از اقوام و خویشان و آشنایان، زندگی خود را به آواریومی بدل می‌کنند، دست آخر ثروت و مکتششان باعث می‌شود فاجعه‌ای معنوی به وجود آید و این آدمها دچار از خود بیگانگی شوند و پوچی درونشان بر خوانندگان آشکار شود. کسانی که مثل بیماران ژانه، روانپزشک فرانسوی، احساس تهی بودگی می‌کنند و به مجسمه‌هایی زنده تبدیل شده‌اند که سرو دلشان تهی است و به همه چیزها بی‌علاقه‌اند، از آدمها گرفته تا هر چیز دیگر.

سلیمانلی در رمان کوچ، اثری که نام او را بر زبانها انداخت، به فولکلور توجه نشان می‌دهد و با پیروزی از آثار غنی و شاعرانه نویسندگانی چون فاکنر، جویس، یاشار کمال، آیتماتوف و بولگاکف، به سراغ اسطوره‌های مذهبی و ملی سرزمین خود می‌رود و از داستانهای حماسی کتاب دده قورقود الهام می‌گیرد. در کتاب کوچ داستان با خواب دیدن امیر کوچولو و پیشگوییهای او آغاز می‌شود و خواننده اثر به تدریج در می‌یابد که

بیشتر رویاهای پسر بچه خردسال به حقیقت می‌پیوندند. سلیمانلی با الهام از نویسنده‌ای همچون جویس که در رمان یولیسیس (Ulysses) تحت تاثیر اودیسه اثر هومر قرار گرفته، با تاثیر گرفتن از کتاب دده قورقود قهرمانان اساطیری را به زندگی عادی می‌کشاند. خواننده با خواندن کوچ در می‌یابد که سلیمانلی تا چه حد در فن داستان‌پردازی مهارت دارد و می‌تواند به راحتی احساسات و ادراکات شخصیت‌های اثرش را بیان کند و نثر او تا چه اندازه پیچیده و زیباست.

رمان کوچ ساده‌ترین و در عین حال کاملترین اثر سلیمانلی است. خواننده گاهی با خواندن اثر مذکور به یاد دارل (Darl)، شخصیت اصلی رمان همچون که دراز کشیده بودم و داشتیم می‌مردم (گور به گور) اثر فاکنر، می‌افتد. چون دارل نیز مثل امیر پیشگوست و می‌تواند وقایع آینده را از قبل پیش‌بینی کند.

مولود در رمان کوچ طوری از صدای شکسته و مرده روی یا حرف می‌زند که خواننده علاوه بر شنیدن آن صدا، آن را حس می‌کند؛ حتی می‌تواند شکستگی روی پا و مردگی آن را ببیند. داستان آتش‌سوزی شرح زندگی خدیر نامی است که دزدی‌اش دیگران را بسیار خشمگین می‌کند و آخر سر پتاش روی آب می‌افتد و رسوا می‌شود.

سلیمانلی بیشتر از روستا و آدمهایش می‌نویسد و قهرمانان آثار او در آرزوی رسیدن به کمال هستند.

در مجموعه داستان زیر روشنائی ماه، مولود زندگی چوپانها و افراد زحمتکش را ترسیم می‌کند. و از جبهه و جنگ سخن می‌گوید. وی در داستان شانه به سر که همانند رمان کوچ درونمایه‌ای افسانه‌ای دارد، از ماهیت فولکلور سود می‌برد. در داستان درخت گلابی، درد درخت گلابی خشکیده به درد ایل بدل می‌شود و ایل خود به علاج درد خویش بسر می‌خیزد. درخت گلابی در حال خشکیدن و مردن است. درختی که سهم پسر سرباز تल्ली است، نمی‌تواند این طور، آن هم جلو چشم مردمان، خشک شود. ایل نمی‌گذارد؛ اقوام و خویشان نمی‌گذارند، چون درد یکی است و درمان هزار تا. این داستان یکی از بهترین داستانهای نمادین مولود است. سلیمانلی در داستان ایلیس می‌گوید که، شیطان وسوسه‌گر نباید جایی - حتی به اندازه نوک سوزنی - در دل آدمی داشته باشد و در جایی پاک و پر از عدل و عدالت و در میان مردم با ایمان، با وجدان، با انصاف و خداترس کاری از شیطان ساخته نیست.

### یوسف صمد اوغلو

صمد اوغلو با نوشتن داستان کوتاه آستانه و رمان روز قتل به شهرت رسید. داستان آستانه، درباره مرد رشوه‌خواری است که تا حد مرگ از دستگیر شدن، به زندان افتادن و زندگی در یک سلول واهمه دارد.

او وقتی احساس می‌کند که در موقعیتی بسیار دشوار قرار گرفته و ممکن است بزودی دستگیر شود و به زندان بیفتد، برای فرار از مجازات سنگین، عاجزانه دست به کار می‌شود. مختصری آذوقه، قمقمه‌ای پر آب و اسلحه‌ای کمری با خود بر می‌دارد و به کوه می‌زند. او، در آنجا با مرور زندگی بی‌معنی و پوچ خویش در می‌یابد که هیچ راه رهایی‌ای برای آدمی چون او که تا مغز استخوان فاسد شده و همه دارایی‌اش را از راههای نامشروع به دست آورده، نیست. وقتی در پایان داستان می‌بیند که برادرش نیز برای یاری او به سراغش نمی‌آید، با درماندگی دست به خودکشی می‌زند. چون به قول شاعری، کسی که در درون او مرده، خودش است و بوی تعفنی که از ذره ذره وجودش بر می‌خیزد. و آخر سر این کوتوله روان رنجور را روانه دوزخ می‌کند. داستان آستانه تا حدودی شکل پیچیده‌ای دارد. نویسنده برای پرداختن به اعماق قهرمان داستانش ترتیب منطقی واقعیت بیرونی را بر هم زده و با استفاده از شگرد مذکور و اهمیت دادن به لحظه‌ها و پرشهای زمانی - همچون افسانه‌ها - توانسته به خوبی از عهده پرداخت حالا شخصیت داستان خود برآید و در توصیف فضای وهم‌آور و تیره و تار داستان و ایجاد وحشت و دلهره در خواننده موفق باشد. البته شخصیت احساساتی داستان مذکور که قهرمانش گرفتار التهابات و بی‌قراریهای درونی شده و به دلیل نداشتن ایمان به خدا، همه درهای امید را به روی خود بسته می‌بیند و به همین دلیل ترسهای بیمارگونه و افکار کابوس‌وارش بر رویاهای دور و دراز و شیرینش غلبه می‌کند و نگرانیهای درمان‌ناپذیرش او را به سوی نیستی می‌راند، اصلاً شباهتی به داستانهای پیرنگ‌دار ادگار آلن پو، نویسنده داستانهای خواندنی آشور، چلیک آمونتیلا دو، نقاب مرگ سرخ، لی جیا و غراب‌نار دارد.

در رمان روانشناختی روز قتل که اثری است منسجم و فشرده، صمد اوغلو نتوانسته به درستی از شیوه سیلان ذهن بهره‌بردار و ساختار ذهنیت شخصیتها را مثل جویس و وولف، مستقیماً و بدون نقل قولهای تمام عیار و بی‌کم و کاست، نشان دهد. وی با پیروی از رمان مرشد و مارگاریتا، در چند فصل از رمانش دنیایی رویاگونه آفریده، اما هرگز از خلاقیت و توان بولگالف برخوردار نبوده و نتوانسته چون او کارها و شخصیتها و صحنه‌ها و چیزها را به گونه‌ای نشان دهد که اوضاع و احوال عادی، مثل قهرمانان بولگالف ابلیس (ولند)، گربه، مرشد و مارگاریتا غیر واقعی به نظر آیند. اثر صمد اوغلو شباهتی به آثاری چون شیطان و دانیل و بستر نوشته استفن ویست بنه، برنده جایزه پولیتزر، و فیلم مهر هفتم، ساخته اینگمار برگمن ندارد و مثل رمانهای سفر نامه گالیور و ماجراهای آلیس در

سرزمین عجایب، شازده کوچولو و صد سال تنهایی خیال انگیز، بکر و جذاب نیست.

### اسماعیل شیخلی

شیخلی نویسنده رمانهای راههای جدایی، گر خروشان (نام رودی است)، راههای میدان نبرد، مرا از دست ندهید، افعی سرخ و مجموعه داستان گلوله نامرد، با نوشتن گر خروشان به شهرت رسید. او در آثارش با تاثیرپذیری از باورهای مردمی بیشتر به جنگ پدران و فرزندان و جنگ و مرگ می‌پردازد. اعتبار نویسندگی او به قول نویسنده‌ای، بیشتر به خاطر ایجاد سبکی اصیل و اسلوبی تازه در نوشتن رمان گر خروشان و نیز بیان تجربه‌های غنی زندگی‌اش در داستانهای کوتاهش با زبانی سلیس و موجز است. شیخلی در داستان خاله ملکه از ترس و تشویش مادری که پسرش سرباز است حرف می‌زند و نشان می‌دهد که چطور کشته شدن سربازی در میدان نبرد، روح مادری را به طور عمیق زخمی می‌کند و او را به سوی دیوانگی سوق می‌دهد. داستان مار زرد با الهام از این باور عامیانه شکل می‌گیرد که پس از مرگ آدمی، مار زردی به سراغ جسد وی می‌رود و چشمانش را می‌خورد. قهرمان این داستان که ناچار شده پدر و مادر پیرش را به امان خدا رها کند و در شهر زندگی کند، مجبور می‌شود گاه گاهی برای به خاک سپردن مادر و سپس پدرش به زادگاهش برگردد و همواره با رفتن به سر خاک آنان به پیری و مرگ می‌اندیشد و زادگاهش با گورستانش موجب دل بستگی او می‌شود و اغلب وی را به اندیشه راجع به کوتاهی عمر آدمی وا می‌دارد.

شیخلی در بیشتر داستانهای کوتاهش برشهای کوتاهی از واقعیتهای زندگی را نمایش می‌دهد. داستان مار زرد شباهتی به داستان ولفگانگ برشرت به نام موشهای صحرائی شبها می‌خوابند، دارد. برشرت نیز در داستانهای کوتاهش جنگ و محرومیتهای ناشی از آن را توصیف می‌کند. قهرمان داستان موشهای صحرائی ... پسر بچه نه ساله‌ای است که روزها و شبهای زیادی را در اطراف منزلشان - که در اثر بمباران بخشی از آن به تلی از خاک بدل شده - کشیک می‌دهد. او پیش خود فکر می‌کند که، اگر گوش به زنگ نباشد، موشهایی صحرائی جسد برادر کوچکش را که در حمله‌ای هوایی جان سپرده است، خواهند خورد.

### انلچین افنداف

افندی‌اف از نویسندگان مستعد و توانمند و منتقدان ریزبینی است که بیشتر آثارش به زبانهای گوناگون ترجمه شده است. از آثار او می‌توان شبی از هزار شب، پنجره باز سس، نقره‌ای و نارنجی، قطارهایی از

دنیا می‌گذرند، سطل، تاریخچه یک دیدار، سفرنامه نزدیک، دور، ترکیه و ... نام برد.

اتلچین در سفر به ترکیه وقتی دید که حتی رانندگان تاکسی آن کشور نیز نویسنده رمان ناحیه‌ای (regional novel) را - که برخی از منتقدان مغرض آن را رمان حادثه‌ای (novel of incident) می‌نامند - می‌شناسند، حیرت کرد و با خواندن داستانهای کوتاهی از اورهان کمال و بکریلدیز، نویسنده‌گان مشهور ترکیه، سخت تحت تاثیر قرار گرفت.

نثر اتلچین نثری شاعرانه و فلسفی است. وی در داستانهایش، همچون آلبر کامو بیشتر به تحلیل روانشناسانه و نشان دادن تضادهای درونی و اضطرابها و دلهره‌های درونی شخصیت‌های از خود بیگانه علاقه دارد. شعار وی نیز تا حدودی به شعار مکتب اگزیستانسیالیسم درباره ادبیات، یعنی نشان دادن برای دگرگون کردن شباهت دارد. اتلچین همانند کامو از پوچی درونی و حالت بی‌احساسی عمیق شخصیت‌هایش حرف می‌زند. او در داستان تاریخچه یک دیدار می‌نویسد: «هر آدمی باید در این دنیای بزرگ، مردانه زندگی کند و زندگی را که ایزد تعالی به وی ارزانی داشته، با پاکدامنی بگذارند و نباید کاری کند که به هنگام خواب که سر به بالین می‌گذارد، پیش خود شرمند باشد.»

اتلچین در داستان بلبل این پند تریفونف را که، برای پرداختن به ماهیت آدمی، باید زندگی حال و گذشته او را با هم بررسی کرد، به کار می‌گیرد. در این داستان گذشته بی‌معنی و پوچ مردی بی‌خاصیت با حال تهی او پیوند می‌خورد و مرد پولداری تصویر می‌شود که در واپسین دم و در بستر مرگ یکسره به طلاهای خویش می‌اندیشد و در می‌یابد که فرزندان‌ش پس از مرگش بر سر تقسیم دارایی او، با هم درگیر می‌شوند. حتی با خود می‌اندیشد که مستخدمها و خدمتکارانش نیز از مرگ او بسیار شادمان خواهند شد! این خویشتن فریبی که پیش از مرگ مرده، تا آخرین دقیق و ثانیه‌های زندگی‌اش تنها درباره پول می‌اندیشد و بس؛ چون نمی‌داند که، مرگ پایان زندگی نیست. این آدم خنثی در هنگام مرگ یک دم در تشک پر قویش دراز می‌شود و درخشش چشم نواز طلاها و لعل‌ها و جواهرات را از یاد می‌برد و به یاد دوران طلایی و پاک‌کودکی و یتیمی خود می‌افتد، اما نمی‌تواند برای یک آن هم که شده وجدان خفته‌اش را بیدار کند. چون در تمامی عمرش با بی‌عدالتی و چالپوسی و دست و پا بوسی، به جمع‌آوری ثروت پرداخته و ثروت باعث شده این کوتوله فرصت طلب و جاه طلب به آدم سرگشته‌ای بدل شود که اسیر امیال نفسانی خود شده و از یاد پرورگار یکتا و بی‌همتا غافل شود. اتلچین در داستان پنج دقیقه و ابدیت مثل کامو

نشان داده که هرگز تن به ناامیدی نداده است. او از نو به جنبه‌های معنوی زندگی آدمیان پرداخته و نشان داده است که در زندگی گرایش آدمی همواره به سوی خیرخواهی و نیکی است و انسان باید سعادت و خوشبختی را هم برای خود و هم برای دیگران بخواهد. شتر سفید رمان دیگری است از اتلچین که با آثار دیگر او فرق دارد و از زبان اول شخص نقل می‌شود. وی با مهارت تمام به اضطراب و پوچی حاکم بر دنیای امروز، به ویژه تمدنهای رو به زوال کشورهای غربی، می‌پردازد. البته او نمی‌تواند مثل مارکز در رمان پاییز پدرسالار، از تنهایی قدرت حرف بزند و یا همچون کارلوس فونتنس در رمان مرگ آرتیمو کروز، زندگی خودکامه‌ای را ترسیم کند. شایان ذکر است که چنگیز آیماتوف نویسنده کتابهای جمیل، الوداع گل ساری و ... تاثیر زیادی بر نویسندگان جوان جمهوری آذربایجان نهاده است. آیماتوف یک کتاب خوب را تبلور تجربه زندگی بشر می‌داند و در مصاحبه‌ای می‌گوید: «من می‌خواهم روی این مساله تاکید کنم که جامعه‌ای که در آن زندگی می‌کنیم هر قدر که پیشرفته باشد، باز نیاز به تغذیه معنوی دارد. جامعه احتیاج دارد که به درون خویش نظر بیندازد. مردم اغلب سطحی زندگی می‌کنند. آنها درگیر کارهای روزمره هستند و خیلی به ندرت فرصت می‌کنند که از دید یک هنرمند، به دور و بر خود بنگرند. یک نویسنده واقعی، زندگی را چنان توصیف می‌کند، که خواننده بتواند به همه چیز، از دریچه احساس و اندیشه و دل هنرمند بنگرد ...

نویسنده وجدان آیدار [زمانه خویش است.»

البته خود آیماتوف هم چیزهای زیادی از اشعار حماسی و کتابهایی مثل ماتاس (شعر حماسی قرقیزی) آموخته است و از آثار نویسندگانی مثل والناتین راسپوتین، تریفونف، کورت ونه‌گات جونبور، مارکز، هسه، یانشار کمال و بکیر ییلدیز و ناظم حکمت تاثیر پذیرفته است. آیماتوف مثل شیخلی از فولکلور و حماسه‌های سرزمین مادریش، بهره فراوانی برده و با هنرمندی تمام و بسیار استادانه، به بازسازی برخی از افسانه‌ها و باورهای محلی پرداخته است.

#### انار

انار گشاینده راه تازه‌ای در داستان نویسی آذربایجان است. او نیز مثل مولود سلیمانلی به بازآفرینی داستانهای حماسی و خارق‌العاده کتاب دده‌قورقود پرداخته است. هم مولود و هم انار، هر دو به اسطوره (myth) پرداخته و درباره ابرقهرمانها (superheroes) و وقایع و موجودات فوق طبیعی رمان نوشته‌اند. البته ریشه اصلی این اسطوره‌ها را می‌توان در باورهای دینی و ملی مردمان قدیمی یافت. اسطوره کتاب دده‌قورقوداز

نوع اسطوره‌های توجیهی (justification) است که در آن مراسم، آیینها و باورهای مردم قدیم توجیه و علت‌یابی می‌شود. رمان یولیسیز اثر جویس و فارغ در ماه اوت نوشته فاکتر و شعر سرزمین هرز اثر تی. اس. الیوت، همچون آثار سلیمانلی و انار، برداشتهای جدیدی هستند از اسطوره‌های کهن، که به نظر کال گوستاو یونگ، تنها مسئول تخیل نیستند؛ بلکه خاطرات ضمیر ناخودآگاه بشر هستند که مسائلی از قبیل تولد، ازدواج و مرگ را در بر می‌گیرد.

در داستان من، تو، او و تلفن که یکی از بهترین آثار انار است، تلفن، یکی از شخصیت‌های اصلی داستان است. این داستان شروع غافلگیر کننده‌ای دارد: دیروز تلفن تو مرد. تنها انسانها نیستند که می‌میرند... شماره‌ها تلفن نیز می‌میرند. در این داستان که شباهت زیادی به داستان دوازده یک دقیقه کم اثر خلدون تانر نویسنده ترک دارد، انار مثل کامو و سالینجر از تنهایی آدمی حرف می‌زند. آدمی که همواره حسرت درد دل کردن با همدلی در دلش باقی می‌ماند.

در این داستان میل جنون‌آمیز سیمور نامی به برقراری ارتباطی سالم با زنی تنها - مثل برخی از آثار داستایفسکی - و ازدواج به او، سرکوب می‌شود. به راستی که به قول شاعری، شماره‌های تلفن شباهتی به هم ندارند، اما تا شماره‌ای را می‌گیری می‌توانی صدای آدمی را بشنوی.

انار در آفریدن و پروراندن موضوعهای جالب و بدیع - که بیانگر خصوصیت‌های قهرمانان باشند - استاد است. او در داستان حادثه‌ای در نیمه شب، می‌کوشد با الهام از محاکمه دو جنایتکار به نامهای محمد هفده سال و احمد بیست و سه ساله، نوشته شده است. درونمایه این داستان را به زبان ساده این طور می‌شود خلاصه کرد: سرانجام پلیدی و پستی و زشتی در برابر حق و راستی و زیبایی به زانو در می‌آیند.

در داستان مذکور مازان نامی که در جبهه نبرد یک پایش را ترکش برده و پس از پایان جنگ نیز با استفاده از پای مصنوعی در جبهه کارو سازندگی تلاش می‌کند و صاحب یازده فرزند است، دو جوان را سوار ماشین شخصی‌اش می‌کند تا آن دو را به مرکز شهر ببرد. اما جوانها که نیت بد و شومی در سر دارند با فرصت‌طلبی می‌خواهند پس از کشتن وی وسائل ماشینش را به سرقت ببرند. آنان با چاقویی، بی‌رحمانه دوازده ضربه به مازان می‌زنند، اما مازان به‌طور تصادفی و با یاری پرورگار زنده می‌ماند. او که فردی است با اراده، پاک‌دل، شکیب و سرد و گرم چشیده موفق می‌شود جوانان رذل و تبه‌کار به سزای کارهای زشت و ننگین خویش می‌رسند؛ در واقع، پیروزی مازان در داستان یاد شده، پیروزی صمیمیت، صداقت و آدمیت بر شرارت و پستی است. از آثار انار می‌توان ملانصرالدین ۶۶، زمین

دریاست و آسمان آتش، روز سپری شد و ... را نام برد. انار علاوه بر نوشتن داستان، نقدهایی بر آثار شاعران پیشرویی همچون علی کریم (شاعر و نویسنده)، فکرت قوجا، محمد آراز و نیز نویسندگانی چون مولود سلیمانلی، اکرم ایلیسلی و آفاق مسعود نوشته است.

### آفاق مسعود

مسعود از نویسندگان توانایی است که مثل سینگر نویسنده آمریکایی بیشتر از زندگی پیرمردان و پیرزنان تنها، جوانان و کلا انسانهایی می‌نویسد که در آرزوی درک خویش و دیگران هستند و دنبال همدم و هم زبان و همدل و همراه می‌گردند. او در داستانهای کوتاه طوطی و آسایشگاه و داستان بلند نفرین به خلوت و تنهایی آدمهایی می‌پردازد که پنداری در چهار دیواری خویش اسیر شده‌اند. مسعود در داستانهایش از گروهی از مردمان درمانده و له شده سخن می‌گوید که به قول فرانک اوکانر خواننده می‌تواند با شخصیت‌های او همدات پنداری کرده و به درون روح آنان راه یابد.

در داستان زیبای طوطی، به زندگی پیرزنی ضعیف و تنها و منزوی پرداخته شده است؛ پیرزن بی کسی به نام ننه اینجی، که از روی ناچاری با دیوارهای سرد و سخت سخن می‌گوید و چنان به صدای زندگی که از درون دیوارها و پشت آنها شنیده می‌شود، گوش فرا می‌دهد، که انگار دارد به رادیو گوش می‌دهد. چون او تنها از راه گوش دادن است که می‌تواند از چگونگی زندگی همسایه‌های دیوار به دیوارش باخبر شود و در حد توان دریابد که آنان چطور عاجزانه پشت سر هم غیبت می‌کنند و دلیل اندوه‌وشادی‌ناچیزشان چیست.

در داستان آسایشگاه انگار خانه مستان دیواری ندارد و اگر هم داشته باشد، آن قدر نازک و شفاف است که صدا به راحتی از آن عبور می‌کند. برای قهرمانان تنهای مسعود، چهار دیواری جایی است امن که در آنجا می‌توانند با خیال راحت درباره تک افراد خانواده و اقوام و آشنایان و گاهگاهی نیز درباره خود، بیندیشند. آنان تلاش می‌کنند برای رهایی از انزوای خویش، با فکر کردن به گذشته و آینده راهی در دنیایی که به بدبختی آنان بی‌اعتناست، بیابند و از خلأ روحی‌ای که به آن دچار شده‌اند، نجات پیدا کنند و با ویران ساختن دیوارهای بلند تنهایی به عشق و دوستی دست‌یابند.

داستان بلند، جالب و تکان دهنده از دهام، که به برخی از آثار وحشت‌انگیز و گوتیک هوفمان نویسنده آلمانی و مویاسان، کافکا و کاموشباعت دارد. مسعود باغلو و اغراق، زشتی‌ها و پستی‌ها را بزرگ‌تر و اغراق‌آمیزتر نشان می‌دهد.

دورنمایه آثار مسعود تنهایی پیر زنان و پیر مردانی است که می‌خواهند با آدمهای دور و برشان ارتباط برقرار کنند. مسعود در داستانهای بلند و کوتاهش نقیبی به درون ذهن آدمهای پیر و منزوی و درمانده می‌زند، حالات ذهنی و روحی آنان را بیان می‌کند و آخر سر خواننده آثارش در می‌یابد که این مردم ساده دل و محروم که ارتباطشان با دنیای بیرون تنها از راه گوش دادن است، چه زندگی سوچ و بی‌معنایی دارد. گاهی خواننده آثار مسعود به یاد مردی در جعبه و زن بر ریگ روان آثار کوبه‌آبه، نویسنده ژاپنی، اسطوره سیزیف و مسخ نوشته کافکا، یادداشتهای زیرزمینی اثر داستایفسکی و کتابهای بکت به ویژه رمان مالون می‌میرد می‌افتد.

### ودادی بابانلی

بابانلی در رمان ارزشمند خود با عنوان آن دم که وجدان سکوت می‌کند درباره زندگی کیمیاگران می‌نویسد. بابانلی مترجم توانایی هم هست. او با ترجمه شیوای ماریا پول لازم دارد و واپسین دم از آثار نویسنده توانای والننتین راسپوتین - که از آثارش بوی آثار تولستوی به مشام می‌رسد - وی را به نویسندگان خوانندگان جمهوری آذربایجان معرفی کرده است.

### شاهمار

شاهمار در داستان ارزشمند خویشان آشنا با ریزبینی خاصی به زندگی مردی رشوه‌خوار می‌پردازد.

### واقف نصیب

نصیب نویسنده و شاعر توانایی است که با نوشتن داستانهای لطیف و شاعرانه زندگی انسانهای له شده جامعه‌اش، به ویژه روستاییان زحمتکش را با مهارتی کم نظیر ترسیم می‌کند از داستانهای کوتاه او می‌توان جشنی غمناک در داشگلن و از داستانهای بلندش دارم می‌سوزم ای کوهها را نام برد.

### رامیز روشن

روشن از نویسندگانی است که داستانهایی درباره جنگ جهانی دوم نوشته است. قهرمان کوچک داستان یک روز بارانی او، ناگهان در بخشی از داستان به اسیران آلمانی که از میان ده عبور داده می‌شوند، بر می‌خورد. وی وقتی به این افراد عادی و ژنده‌پوش می‌نگرد، حیرت زده می‌شود و از خود می‌پرسد که، آیا این آدمها همان کسانی هستند که قبلا درنده، بد هیبت و قدرتمند بودند؟ فرمان کریم زاده با رمان قله برف پوش و رستم ابراهیم بک اوف با نمایشنامه اولتیماتوم نیز آثار ارزشمند و ماندگاری درباره جنگ پدید آورده‌اند.

از دیگر نویسندگان آذربایجان که آثار قابل توجهی آفریده‌اند، می‌توان سیران سخاوت، محمد اوروج، جلال محمدوف، واقف موسی، گل حسین، حسین اوغلو، آذر عبدا...، عیوض نوروززاده، موسی قوجایف، عیسی ملک‌زاده، لقمان محمدوف، حسین مهدیف، امیر مصطفی‌یف، توفیق قهرمانوف، مصطفی چمنلی، جعفر حسین اوغلو، چنگیز علی اوغلو، خیرا... خیال عارف عباس‌زاده و نورالدین را نام برد.

### صادق ائل جانلی

ائل جانلی از نویسندگان مستعد جمهوری آذربایجان است. وی در داستان بلند درآمد زمانه به زندگی برادرانی دو قلو می‌پردازد. شایان ذکر است، که تریفونوف و آثار هم داستانهای موفق دربار برادران دوقلو نوشته‌اند.

### غلمان ایلکین

ایلکین در داستان کوتاه ندای وجدان درباره هنر و دنیای هنرمندان حرف می‌زند. قهرمان داستان مذکور سخت بر این باور است که در نقد آثار هر نویسنده‌ای - اگر چه آن نویسنده صاحب مقام و منصبی هم باشد - باید بی‌طرف بودن و بدون غرض ورزی و در نظر گرفتن دوستی و پست و مقام نویسنده، اثر را منصفانه نقد کرد و منتقدی پر دل و جرئت بود تا مگسها نتوانند در عرصه سیمرخ جولان دهند!

### علویه بابایوا

بابایوا از بانوانی است که به روانشناسی قهرمانان خود اهمیت زیادی می‌دهد. از رمانهای معروف او می‌توان کجایی دوست کجا و انسانها و طالعها را نام برد. بابایوا در داستان کوتاه سایه به زندگی زنی می‌پردازد که شوهر دانشمندش در زندگی به او خیانت کرده و وی پس از مرگ او در اثر برخورد با خبرنگاری سمج و اتفاقی ساده پی به این راز دردناک می‌برد. بابایوا تاکنون داستانهای جالبی هم برای کودکان و نوجوانان نوشته است.

### صابر آذری

آذری با پیروی از نویسنده‌ای چون تورگنیف به حوادث دراماتیک زندگی شکارچیان و ماهیگیران می‌پردازد.